

آن سوی من

من مجوسم، زرد هشتی، کافر
با یهود و عیسوی همساغرم
باتنگ کنفوسیوس و بودا می‌زنم
با محمد سر به حرا می‌زنم
صوفی ام همچرخ درویشانِ مست
نی ز بالا شکوه دارم، نی ز پست
گه شناور در دل گنگای عشق
همچو نانک گه پی یکتای عشق
گاه غرقِ رونقِ بتخانه ام
بر بتی دل‌داده و دیوانه ام
گاه رهبانِ اسیرِ معبدم
گه رها از بندِ هر نیک و بدم
گه به مسجد، گه کلیسا می‌روم
گه کنشت و گاه صحرا می‌روم
گاه حیرانِ تمیزِ رنگ‌ها
گوش بسپرده به شورِ زنگ‌ها
گه چو اسپِ راه‌گم دم می‌زنم
هی میانِ لای و گل سُم می‌زنم
پیشِ چشمم روم تا یثرب یکی
جلوه‌گاهِ مشرق و مغرب یکی
خانه‌ها در آتش و در دود گم

رهروان را منزلِ مقصود گم
های وهویِ عابدانِ کور چیست؟
ادعای "من حق" منصور چیست؟

تا که حکمِ این سرا شبرنگی است
تا سپیده سرزند، سگجنگی است

چهارسویم ای دریغ آلوده‌گی‌ست
در کجای این جهان آسوده‌گی‌ست؟

عزیز الله ایما